

مروری بر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران پیش از اسلام*

احسان یارشاطر

احمد تفضلی، که یادش به خیر باد، دانش و دلیری را با وارستگی جمع داشت. موضوع تخصص او زبان‌های میانه غربی ایران، بخصوص پهلوی و پارتی و همچنین محتوای آثار این زبان‌ها بود. بنابراین نه تنها به پژوهش در مباحث زبان‌شناسی این آثار می‌پرداخت، بلکه مسائل کیش زردشتی و ادبیات پیش از اسلام ایران، و نیز صورت فارسی آنها مثل شاهنامه و وبس و رامین، و هم‌چنین محیط فرهنگی و سیاسی و اجتماعی این آثار موضوع پژوهش او قرار داشت. مشکل تعدادی از مفردات و لغات زبان پهلوی به کوشش او گشوده شد و قرائت برخی عبارات دشوار یا نامفهوم متون پهلوی به همت او روشن گردید. روایات مربوط به زندگی زردشت را به فارسی در آورد (با همکاری ژاله آموزگار). دستوری برای زبان پهلوی در خور نیاز دانشجویان نگاشت. تاریخ ادبیات پیش از اسلام ایران را به تفصیل کافی، بخصوص در آنچه مربوط به زبان پهلوی و پارتی است. تدوین کرد، و این آخرین کتاب او بود که به طبع رسید. کتاب دیگری

*. ایران‌نامه، شماره ۶۶، بهار ۱۳۷۸، صص ۱۸۵ تا ۲۱۴.

شامل سخنرانی‌های او در دانشگاه‌هاروارد درباره «طبقات ایران در دروه ساسانی» زیر چاپ است. اما اینها همه کتاب‌های او نیست. دایره تحقیقاتش گسترده‌تر بود. مقالات متعدد او همه حاکی از پژوهش‌های تازه و نکته‌های تازه‌یاب است. به نوشتن «کلیات»، جز آنچه برای دانشجویان ضرورتی داشت، علاقه مند نبود. هرگز مانند برخی دانشمندان عرب ستیز و ایران پرست به کشف‌های محیرالعقول و دعوی‌های خردسوز و جگرنواز نپرداخت و مدعی دریافت‌های انقلابی نشد و ساده اندیشی و بی خبری پژوهندگان و دانشمندان غربی را (که آگاهی ما از ایران باستان و تاریخ و فرهنگش عمده مدیون آنهاست) به اثبات نرسانید، ولی در عوض دانشمندان به قول او استناد می‌کردند و در میان همکارانش شهرت جهانی یافت. مقالات او در دانشنامه ایرانیکا از بهترین مقالات شمرده می‌شود و مقالات معدودش در دایره المعارف بزرگ اسلامی استادانه است. آشنائی او با ادبیات و نوشته‌های سده‌های نخستین اسلام از یکسو، و تبخّرش در ادبیات پیش از اسلام از سوی دیگر، او را ممتاز می‌کرد و مناسب‌ترین فرد برای تحقیق درباره مباحث مشترک ایران زردشتی و ایران اسلامی قرار می‌داد.

امید داشتم نوشته‌ای در خور منزلت علمی همکار و دوست دیرینم فراهم کنم، ولی با مشغله‌های متراکم و عاجل که در پیش داشتم امیدی بی ثمر بود. دوست ارجمندم هرمز حکمت مرا از تنگنا رهانید و ترجمه ملخصی از مقدمه نگارنده را بر جلد سوم «تاریخ ایران کمبریج» که تاریخ هزارساله ایران را از پایان دولت هخامنشی تا زوال دولت ساسانی در بر می‌گیرد و نظری است کلی بر برخی مسائل تاریخ ایران پیش از اسلام، به قلم شیوای خود به رشته تحریر کشید

ومرا وامدار التفات خود ساخت.

این مختصر را به عنوان دیباچه به یاد دوست ارجمند در گذشته ام در آغاز ترجمه آوردم. نیز چند سطری در پیامد برافتادن ساسانیان و رستخیز فرهنگی ایرانیان پس از آن به پایان مقاله افزودم، هر چند می‌دانم که این همه در خور پایگاه او نیست.

تفصیل آنچه در اینجا است، با ذکر منابع، در اصل کتاب که به زبان انگلیسی است می‌توان یافت.

ایران در هزارهٔ پیش از حملهٔ تازیان در سال ۶۵۱ م، شاهد برآمدن و فروپاشی سه سلسلهٔ نیرومند سلوکیان، پارتیان و ساسانیان و نیز تأسیس دولت‌هایی در خاور کشور، از جمله پادشاهی یونانی - باختری و شهریارى کوشانیان بود. در همین هزاره در زمینهٔ مذهب نیز گرایش‌های عرفانی (گنوسی) در غرب ایران و میانرودان بالا گرفت و به پیدایش و گسترش آئین مانوی انجامید. نیز کیش زردشتی به صورت مذهبی رسمی و مقتدر در شهریارى ساسانی استوار شد.

زایش و سرکوبی جنبش مساوات طلب مزدک در اواخر دورهٔ ساسانی به این هزاره متعلق است. نیز در همین دوران یونان گرایی در ایران به اوج و سپس به حضيض خود رسید، هنر ویژهٔ ایرانی تأثیری گسترده یافت؛ نواحی عمدهٔ کشور هر یک صاحب خط و زبانی محلی شدند و سرانجام نظام‌های دیوانی و قضایی ای شکل گرفت که پس از فروپاشی شهریارى ساسانی در شیوهٔ خلافت عباسیان و حکومت‌های تابع آن در شرق عالم اسلام بسیار مؤثر شد.

حکومت سلوکیان بر نیمهٔ غربی سرزمین ایران حدود ۱۷۰ سال و در

بخش‌های شرقی آن نزدیک به ۷۰ سال به دراز کشید. اما سلسله‌های یونانی که پس از سلوکیان در شرق ایران به قدرت رسیدند و در شهرهایی که به نام اسکندر (اسکندریه) و انتیوخوس (انطاکیه) بنا و یا نامگذاری شده بود مستقر شدند مدت‌ها پس از افول قدرت سلوکی به پخش و نشر تمدن و فرهنگ یونانی در این نواحی ادامه دادند.

با ضعف و فتوری که سرانجام در ارکان حکومت اشکانیان رخنه کرد شهریاری نیرومند آنان به تدریج کارش به ملوک الطوایف کشید و شاهان محلی پدیدار شدند که در رقابت با یکدیگر موجب سستی حکومت و شکست‌های پی در پی از امپراطوری روم گردیدند. در این اوضاع و احوال بود که نیروی تازه نفس ساسانیان در فارس شهریاری تازه‌ای را بنیاد نهاد که مصمم به احیاء نام و تمامیت و سرافرازی دیرین ایران بود. اردشیر اول بنیان‌گذار این شهریاری، در سال ۲۲۴ م بر خاندان اشکانی چیره شد و ایران را به همت خویش بار دیگر یک پارچه ساخت و در سال‌های ۲۳۰ و ۲۳۸ م، به سودای گستردن مرزهای ایران، با حمله بر سرزمین‌های تازه در شرق و غرب ایران شد، رومیان را از سوریه و آسیای صغیر بیرون راند و امپراطور آنان، والرین را در سال ۲۵۹ م به اسارت گرفت. در این دوران شاهنشاهی شاپور، شهریاری ساسانی به نهایت قدرت و گستردگی خود رسید. در کتیبه کعبه زردشت در نقش رستم، شاپور قلمرو خود را از آسیای مرکزی و ترکستان چین تا دره سند و از آناتولی و قفقاز تا کناره‌های جنوبی خلیج فارس برمی‌شمرد.

در حدود چهار سده پس از آغاز شاهنشاهی اردشیر بود که خسرو دوم در یک حمله برق‌آسای نظامی اورشلیم را تسخیر کرد و فرماندهان خویش را تا

دروازه‌های قسطنطنیه گسیل داشت. اما این پیروزی درخشان قوتی تازه در شهریاری نبود، چه شکستی بزرگ در پی آن به دست بیزانس، و به دنبال آن آغاز هرج و مرج و کشمکش‌های درون مرزی، آشکار کرد که عصر پوپایی ساسانیان به سر رسیده و فرّ و شکوه دوران پادشاهی خسرو پرویز آرامش پیش از طوفانی بیش نبوده است. پیداش مدعیان گوناگون تاج و تخت خود از ضعف درونی حکومتی راه گم کرده و بی هدف حکایت می‌کرد. به این ترتیب، در دورانی که یادآور فروپاشی حکومت اشکانیان بود شهریاری ساسانی در برابر هجوم سپاهی کوچک اما ملهم و مصمم از تازیان محکوم به شکست شد. این گونه بود که نظام جدید اسلامی نه تنها بر ایران بلکه بر جوامعی که در شام و میانرودان و آسیای مرکزی پویایی و نیروی خود را از کف داده بودند. چیره شد.

آثار فرهنگ و تمدن یونان در ایران

در زمانی کم‌تر از ده سال اسکندر و سپاهیان‌ش شهریاری هخامنشی را از پای درآوردند و نظام دیوانی آن را که دو سده قلمروهای پهناور را با ملل گوناگون آن اداره می‌کرد در هم کوبیدند. به آتش کشیدن کاخ‌های سلطنتی در تخت جمشید نقطه پایان یک دوره و آغاز دوره‌ای دیگر از تاریخ ایران بود. از احساس خشم و سرخوردگی ایرانیانی که با فرو ریختن ستون‌های بلند اقتدار دولت هخامنشی از اوج فرمان‌روایی بر جهان به مرتبه فرمانبرداری از یک نیروی خارجی فرو افتادند سندی بر جای نمانده است. به این گمان باید اکتفا کرد که هزیمت سپاهیان ایران، فرو ریختن کاخ‌های شاهنشاهی و حضور فرمانروایان یونانی آتشی از اندوه و اضطراب در جان مردم ایران برافروخت. تنها در ادبیات

زردشتی است که می‌توان نشانه‌هایی کم رنگ از آزرده‌گی مردمان و خشم روحانیان را مشاهده کرد. در این نوشته‌ها از اسکندر «ملعون» یاد شده است که ویرانگر آتشکده‌ها، سوزاننده کتب مقدس و کشنده مغان بود. نوشته‌های تبلیغاتی اوائل دوره ساسانی وضع آشفته اواخر دوران اشکانی و ظهور ملوک الطوایف را از نتایج فاسد حمله اسکندر می‌شمارد و از او به عنوان بر بادهنده وحدت و قدرت ایران و سرچشمه بسیاری دیگر از آسیب‌هایی که به ایران رسید یاد می‌کند.

یونانیان، این فرمانروایان تازه، گرچه از رهگذر جنگ‌های ایران و یونان، و مراوده‌های بازرگانی بین دو کشور چندان بین ایرانیان ناشناخته نبودند، اما نژاد و کیشی دیگر داشتند، به زبانی سوای زبان‌های ایرانی سخن می‌گفتند و با حکومت و شیوه‌های سیاسی متفاوتی آشنا بودند. اما برخلاف مهاجمان صحراگردی که از شمال خاوری بر ایران می‌تاختند. یونان فرهنگی درخشان داشتند و بسیاری از پیشرفت‌ها و دستاوردهای آنان، نه تنها در عرصه سیاست و حکومت بلکه در زمینه‌های نظامی، هنری و معماری می‌توانست مایه غبطه هر ایرانی منصفی قرار گیرد. بی‌دلیل نیست که تمدن و فرهنگ یونانی از آغاز حکومت سلوکیان تا پایان کار اشکانیان، و در مواردی حتی پس از این دوران، آثاری گسترده در ایران از خود بر جای گذاشت. اما این آثار با آنچه حضور تمدن یونانی در شام و آسیای صغیر و مصر موجب شد متفاوت بود زیرا تمدن یونانی در این کشورها ریشه دارند و ملاط فرهنگی تازه‌ای را فراهم آورد، در حالی که در ایران تنها نقشی کما بیش گذرا از خود بر جای گذاشت. به سخن دیگر، ایران در رویارویی با عناصر فرهنگ و تمدن یونانی هویت اصلی خود را از دست نداد و ویژگی‌های

فرهنگی اش را که بیشتر در بستر ارزش‌های مذهبی آن تبلور یافته بود رها نکرد. در واقع دیری نباید که ایرانیان به تدریج از شیوه‌های غربی دوری گرفتند و به یاری ایرانی گری غرورانگیز ساسانی و کیش انحصارجوی زردشتی به بازسازی و تثبیت هویت خود دست یازیدند.

یکی از پیامدهای حضور و نشر تمدن و ادب یونانی شوق دیوانیان ایرانی و طالبان قدرت و جاه به فراگرفتن زبان یونانی بود.^۱ حتی در قرن سوم میلادی هنگامی که شاپور اول اراده کرد که شرح پیروزیهایش بر رومیان را در کتیبه کعبه زردشت حک کند، به دو زبان پهلوی و پارسی اکتفا نکرد بلکه آوردن متن کتیبه به زبان یونانی را نیز لازم شمرد که خود نشان اعتبار و اهمیت این زبان آن هم چهار سده پس از رانده شدن سلوکیان از ایران بود. مردم کشور باختر (بلخ) نیز خط یونانی را در کتیبه‌ها و سکه‌های خود به کار می‌بردند.^۲

کوشانیان نیز، پس از آن که باختر را متصرف شدند، در سنگنبشته‌ها و مسکوکات خود زبان باختری و خط یونانی را به کار بردند. تعدادی از این سکه‌ها و کتیبه‌ها، از جمله کتیبه معروف سرخ‌گُتل در افغانستان به زبان بلخی و خط یونانی در کاوش‌های باستان‌شناسی اخیر به دست آمده است.

آثار تمدن یونانی را در برخی دیگر اززمینه‌ها نیز می‌توان دید. "درهم" و "دینار" به عنوان واحدهای اصلی پول رواج یافت و میزان‌های اندازه‌گیری و توزین یونانی مقبول افتاد. واژه یونانی دانگ به معنای یک ششم هر واحد رایج گردید و واژه‌های سیم (نقره) الماس، صدف و زمرد از واژه‌های یونانی اقتباس شد. این همه نشان شیفتگی ایرانیان نه تنها به جواهرات یونانی بلکه به دولت شهرهای یونان به عنوان مراکز زندگی اشرافی و هنرهای تزیینی بود.

حتی در زمینه‌های دینی نیز آثار حضور یونانیان ناچیز نماند. از پنجاب تا آسیای صغیر معابد و تندیس‌های یونانی در شهرهای گوناگون بر پا شد. باید به یادآورد که پرستش شمایل و پیکرهای مذهبی را اردشیر دوم هخامنشی رواج داد که به نوشته بروسوس، دانشمند روحانی بابلی آغاز قرن چهارم پیش از میلاد، نخستین کسی بود که معابد شهرهای عمده شهرسازی خویش را با پیکره‌های ناهید، الهه ایرانی (برابر آفرودیت یونانی و ونوس رومی) مزین ساخت.^۳ گرچه این بدعت اردشیرممکن است برای بسیاری از موبدان اصولی زردشتی، که تنها پرستش آتشکده‌های عریان بی تصویر و تندیس را جایز می‌شمردند، گران آمده باشد،^۴ مردم از شاه سرمشق گرفتند و به تأسی از او برخاستند. بسا که آشنایی ایرانیان ساکن شهرهای بزرگی چون ساوه، شوش، بابل که همگی کانون‌های فرهنگ‌های غیر ایرانی بودند، با تصاویر و تندیس‌های خدایان بیگانه، چون نانای یا ایشتار شُمُش و نابو، که به ترتیب همتایان ناهید، مهر و تیشترا (تیر) به شمار می‌آمدند رواج شمایل پرستی را آسان کرده باشد.^۵

تشبیه رب‌النوع‌های یونانی به خدایان ایرانی را نباید پدیده‌ای یکسره تازه شمرد. کورش پرستش خدایان کشورهایی را که گشوده بود گردن می‌نهاد و این در نظر درباریان و اطرافیان او محتملاً جزئی از سیاست او در رعایت مذاهب و جلب قلوب به شمار می‌رفت. اما یونانی مآبی (هلنیسم) به سستی که در ایران وجود داشت بُعدی تازه بخشید، به گونه‌ای که از آن پس برای اشراف و آزادان ایرانی میسر بود که زئوس را همتای اهورا مزدا و آپولون یا هرمس را همتای مهر و آفرودیت را مشابه ناهید و هراکل (هرکول) را همتای بهرام بشمرند. بی‌دلیل نیست که تصویر چند تن از این خدایان یونانی در سکه‌های بازمانده از دوران

اشکانیان و پادشاهان جنوب غربی و خاور ایران منقوش است.

اما شاید بیشترین اثر تمدن یونانی را بتوان در زمینه‌های هنری یافت. هنر هخامنشی را شکل تکامل یافته و اوج هنر ملل شرق باستان باید شمرد که هنری است التقاطی که دانسته و سنجیده عناصر هنرهای شرق را به یاری تخیلی ظریف ترکیب کرده و تناسب بخشیده و در هیأتی هم آهنگ و صیقلی تجلی بخشیده و در اشکال عاری از جنبش خود متوقف ساخته و از حرکت بازداشته، چنان که گویی می‌گوید حد همین است هنرورزی و زیبایی را. این هنر مالا متأثر از جهان بینی دولت هخامنشی بود که دنیا را مجموعه ای واحد از اجزاء همگون می‌دید که پادشاهان هخامنشی بر آن حکم می‌راند. هنر یونان و بن مایه‌های آن از مقوله‌های دیگر بود. به نوشته دانیل اشلومبرژه درست هنگامی که سنتی که برخی از عناصر آن عمر دوهزار و پانصدساله داشت (یعنی هنر هخامنشی) در تلاش برای دستیابی به غایت کمال، هنر را به گونه ای تغییرناپذیر تثبیت کرده بود، در کرانه‌های دریای اژه هنر شکوفا شد که در جستجوی پیشرفت و کمال آرمانی از جنبش و تکاپو باز نمی‌ایستاد و به خود خرسند نمی‌شد.^۶ تجلی چنین هنری را که در دیده ایرانیان هنری «مدرن» به شمار می‌رفت.^۷ اینان می‌توانستند در معابد و نمایش خانه‌ها و ورزشگاه‌ها و بناهای حکومتی شهرهای یونانی عیان ببینند. این هنر معرف بینشی متفاوت بود که زیبایی را در صور گوناگون پیکر انسان می‌دید و در پویایی و تحرک می‌جست، در هنری که از تنشی متوازن مایه می‌گرفت. به یاری نام و قدرت فاتحان یونانی، هنر جدید مقبولیتی گسترده یافت و در نهایت بسیاری از مفاهیم و شیوه‌های هنری هخامنشیان را به وادی فراموشی سپرد.

امروز گرچه از هنر یونانی آثار چندانی در ایران برجای نمانده، اما در

افغانستان و شمال باختری هند هنوز یادگارهای نفوذ این هنر به چشم می‌خورد. نشان نفوذ هنر یونانی در ایران را آثاری نباید دانست که یونانیان به دست و ابتکار خود در ایران و افغانستان ساختند - مثلاً بناهایی که در کاوش‌های اخیر در شمال افغانستان نمایان شده (که از آن جمله است شهر تمام یونانی آی خانم) بلکه آن دسته از آثار باید دانست که ایرانیان خود به ویژه پس از سلوکیان آفریدند. مانند آثاری که در نسا، پایتخت قدیم اشکانیان، و کوه خواجه در سیستان و حمص (هاترا) در شمال عراق و پالمر در سوریه به جا مانده است. مثلاً در نسا گرچه معماری، به شیوه بومی است همراه با عناصری از معماری هخامنشی^۸، اما تزیینات و ریزه کاری‌های سفالین بناها از تأثیر گسترده هنر یونانی حکایت دارد^۹. همچنین است در نقاشی‌های دیواری و تزئینات کوه خواجه و در معبد معروف ناهید یا آرتامیس در کنگاور و به خصوص در هنر بودائی معروف به هنر قندهار (Gandhara) و در هنر کوشانیان که در همه آنها تأثیر هنر یونانی به درجات متفاوت دیده می‌شود.

با این همه خطاست اگر داستان نفوذ تمدن یونان را به همین جا به پایان ببریم، چه نتیجه نهائی غیر از آن است که از این مقدمات ممکن است چشم داشت. زیرا بن مایه هنر ایرانی در پس هنری که از شیوه‌های یونانی اثر پذیرفته بود هم چنان زنده بود و هنگامی که بذر احیای هویت اصیل ایرانی نخست در دوران اشکانیان پاشیده شد و سپس در عصر ساسانیان به ثمر رسید یونانی‌گری از ذهن و اندیشه ایرانی بیرون رفت. به سخن دیگر، آثار نفوذ تمدن یونان در ایران دیر نپایید و این فرهنگ که چند سده بعد الهام بخش تمدن غرب شد. در نهایت امر با راه و رسم و زندگی ایرانیان سازگار نیامد^{۱۰}. در واقع بازگشت ایران

به هویت اصلی خود چنان پر و پیمان بود که گاه انسان فراموش می‌کند که ایران دورانی را از سر گذرانده که در آن تمدن یونان و مقدونیه تمدن غالب به شمار می‌رفت و طبقه گزیده جامعه در اقتباس از آداب و فرهنگ یونانی از هم پیشی می‌گرفتند.

بدیهی است که واکنش ایرانیان در برابر فرهنگ یونانی یک شبه رخ نداد. متأسفانه، آگاهی‌های مستند درباره شیوه زندگی ایرانیان در دوران سلوکی در دست نیست. اما با توجه به بی‌اعتنائی نسبی سلوکیان نسبت به تبلیغ تمدن یا مذهب یونانی در ایران^{۱۱} و با عنایت به رویدادهای تاریخی دیگر شاید بتوان این فرض را پذیرفت که در نواحی روستائی و قصبه‌های ایران شیوه بومی زندگی دور از تأثیر تمدن یونانی همچنان ادامه داشت.

می‌توان تصور کرد که در دوران سلوکیان، بسیاری از ایرانیان، هر چند مزه شکست را آزموده بودند نومید نماندند و همچنان در آرزوی پیدایش منجی و رهاننده‌ای که بتواند دوران پرافتخار گذشته را بازگرداند، روزگار شکست را سپری می‌کردند. از این رو درین دوره آثار مربوط به آخرالزمان و علائم ظهور و فرارسیدن رهاننده موعود توسعه یافت. نمونه عمده آن زند و همن‌یشت است که چنان که از نامش پیداست به دوران اوستائی باز می‌گردد و به روز رستاخیز و پیامبر موعود زردشتی، سوشیانت، می‌پردازد که فراخواهد رسید، گنه کاران را کیفر خواهد داد و بنیادی نو برای جهان خواهد ریخت. در دیگر نواحی خاور میانه نیز متونی از این دست که به شکوه از تسلط یونانیان می‌پرداختند و از روز رستاخیز سخن می‌گفتند نوشته می‌شد. افزون بر این در چنین محیطی داستان‌ها و افسانه‌هایی درباره قهرمانان محلی یا ملی میان توده مردم شاخ و برگ پیدا

می‌کرد^{۱۲}. به این ترتیب، در حالی که اشراف و نخبگان شیفته غرب از شیوه زندگی یونانیان استقبال می‌کردند، توده‌های خاموش اما امیدوار ایرانی همچنان به سنت‌های دیرینه خود وفادار ماندند. خواست‌ها و گرایش‌های همین توده‌ها بود که اشکانیان از آن خود کردند و ساسانیان بر آن جامعه تحقق پوشانیدند.

از شواهد عمده پایداری آداب و رسوم دیرینه ایرانی ادامه خط آرامی بود که نه تنها در مسکوکات متأخر اشکانی بلکه در مسکوکات شاهان فارس (Persis) و خوزستان (Elamais) نیز که عملاً استقلال داشتند به کار می‌رفت و این میراث هخامنشیان بود، چه هخامنشیان که کتیبه‌ها و سنگنبشه‌های خود را به خط میخی می‌نوشتند، در کارهای دیوانی و برای مکاتبات خود از خط و دبیران آرامی استفاده می‌کردند. دبیران آن چه را به زبان رؤسای آنها املا می‌شد به زبان خود، یعنی آرامی، برمی‌گرداندند و سپس آن را به خط آرامی می‌نوشتند.

هنگامی که نامه به مقصد می‌رسید دبیر گیرنده آن را به زبان کارفرمای خود، مثلاً مادی یا فارسی باستان یا مصری، بر می‌گرداند و می‌خواند. به این ترتیب تا هنگام حمله اسکندر و فروپاشی دولت هخامنشیان، آرامی به عنوان زبان بین‌المللی در سراسر شهریاری ایشان رواج یافت. در دوران سلوکی نیز آرامی همچنان زبان مکاتبات و دفتر و دیوان ماند، اما از آنجا که تمرکز ناشی از اقتدار شاهنشاه هخامنشی از میان رفته بود الفبای آرامی مرسوم هخامنشیان در نواحی گوناگون ایران اشکال گوناگون محلی به خود گرفت و خطوط پارتی و سغدی و پهلوی و خوارزمی و جز این‌ها پدید آمد^{۱۳}.

تنها در باختر (بلخ)، که در دوره فاصل میان عهد سلوکی و اشکانی شاهان یونانی داشت (سلسله یونانی باختری)، آرامی جای خود را سرانجام به خط

یونانی داد. باید گفت که خط آرامی، با همه برتری که بر خط میخی داشت، برای زبان‌های ایرانی که از گروه زبان‌های هندو اروپایی اند مناسب نبود و خط یونانی بر آن برتری داشت. با این همه نواحی گوناگون ایران همچنان به سنت نوشتاری خویش وفادار ماندند.

هنگامی که مهرداد اول اشکانی بابل را گشود و سلوکیان را از ایران راند، برای اراده سرزمین‌های تازه ای که گشوده بود و مردمان پیشرفته آن، خود را نیازمند بهره‌جویی از استعداد و توانایی طبقه دانش آموخته در شهرهای یونانی و یا یونانی‌مآب نواحی غربی ایران دید.^{۱۴} از همین رو، ظاهراً به قصد رفع نگرانی و جلب همکاری عنصر یونانی این جوامع لقب خود را در سکه‌ها «دوستانان یونان» یاد کرد. اما با تثبیت حکومت اشکانیان، به ویژه در دوران پادشاهی مهرداد دوم (۱۹۱ تا ۱۲۳ ق.م.) وابستگی به یونانیان به گونه ای محسوس کاهش یافت. کتیبه‌ها گاه به آرامی نوشته شد و نمادهای تازه (از قبیل ستاره یا هلال ماه) بر سکه‌ها پدیدار گردید.

به این ترتیب، از زیر لایه‌ای از یونانی‌گری اشکانیان نشانه‌هایی از وابستگی ی به کیش و فرهنگ دیرینه بومی پدیدار شد. این وابستگی به ویژه در شاخه گرگانی (هیرکانی) پارت‌ها، که گودرز مؤسسش بود^{۱۵}، ژرفای بیشتری داشت.

این پادشاه، که با مهرداد، شاهزاده اشکانی که روم حمایتش می‌کرد، به ستیز برخاست و بر او چیره شد، چنین بر می‌آید که گویای احساسات و آرمان‌های مردم ایران بود. نام این پادشاه، که آشکارا به نکوهش مهرداد، به عنوان دست‌نشانده روم، پرداخت، همراه با نام برخی از اخلافش در فهرستی از نام

پادشاهان اشکانی که طبری و برخی دیگر از مورخان اسلامی نگاشته اند آمده است. همین مورخان از آوردن نام بسیاری از پادشاهان نامدار اشکانی که در آثار مورخان رومی از آن‌ها نام برده شده یادی نکرده اند. از گودرز و جانشینانش، گیو و بیژن، در حماسه ملی ایران نیز به عنوان جنگاوران دلیر و بزرگ زاده ای که در دوران نیمه داستانی کیانیان به دفاع از مرزبوم ایران برخاستند یاد شده است. داستان‌هایی را که در باب دلاوری‌ها و قهرمانی‌های این پادشاهان پرداخته شده به یقین بی ارتباط با هواداری آنان از آرمان‌ها و سنت‌های ایرانی در برابر برخی از اشکانیان غرب گرا نباید دانست. ریشه دشمنی افسانه ای میان رازی و مروزی^{۱۶} را، که در شعر قدما از جمله مولوی از آن یاد شده، نیز می‌توان به اختلاف رأی و بیش میان گودرزهای سنت‌گرای شرقی از یک سو و خاندان قارن، از شاهزادگان غرب گرای مغرب ایران، از سوی دیگر، نسبت داد.

در تأیید آن چه تاکنون گفته شد باید به رویدادهایی که در حماسه ملی به نام پهلوانانی چون گیو و گودرز و میلاد (که صورتی از مهرداد است) قید شده که در اصل شاهان و شاهزادگان اشکانی‌اند اشاره کنیم. گرچه هیچ متن یا اثر ادبی از این دوران در شکل اصلی آن در دست نیست. اما شواهد همه حاکی از این است که آن چه از اشعار حماسی کیانیان به اشکانیان به ارث رسیده بود در دوران حکومت پارت‌ها با افزودن داستان‌های خاندان اشکانی بسط یافت و غنی‌تر شد و با پوششی از آئین زردشتی به نسل‌های بعدی و نواحی دیگر رسید و صورت ملی به خود گرفت و اساس حماسه ملی ایرانیان را تشکیل داد با پیشروی سپاهیان اشکانی و تثبیت حکومت آنان حماسه‌های غرور آفرین سرزمین‌های خاوری به دیگر نواحی ایران رسید و هویت و شهرتی ملی یافت. با

کمرنگ شدن خاطره پادشاهان ماد و هخامنشی، که از متون زردشتی بیرون مانده بودند، این حماسه‌ها مظهر و معرف تاریخ ملی ایرانیان شد و پس از دگرگونی‌هایی که به ضرورت اوضاع و احوال دوران ساسانیان در آن صورت گرفت، در اواخر دوره ساسانی به نام خدای نامه تنظیم و تدوین شد. فردوسی شاهنامه خویش را، با تعدیل مایه‌های زردشتی آن بر پایه همین اثر آفرید و آن را جاوید کرد.^{۱۷}

داستان‌های این حماسه ملی، این مهم‌ترین میراث ادبی ایران پیش از اسلام، گزارش بی‌تاریخ اما معتبر احساسات و عواطف ایرانیان و ترجمان راستین جهان بینی و اندیشه ماندگار آنان است.

جهان بینی سیاسی و فرهنگی ایرانیان

در این بخش، بر پایه فرضیه‌ها و مقدماتی که به آن‌ها اشاره رفت، به بررسی مسایل مربوط به جهان بینی سیاسی و راه و روش دینی و گرایش‌ها و دستاوردهای هنری دوران هزار ساله پیش از هجوم اعراب خواهیم پرداخت. در این زمینه‌ها نیز گریز تدریجی ایرانیان از تاثیر فرهنگ یونانی و بازگشت آنان به سوی سنن و آداب خود کاملاً مشهود است.

سلوکیان، که به قدرت اسلحه بر سرزمین پهناوری دست یافته بودند طبیعتاً به بهره جوئی از آن پرداختند. بر ساکنانش مالیات بستند و شهرهای یونانی را با افزودن زمین‌های تازه گسترش دادند. حکومت سلوکیان وابسته و متکی به شهروندان یونانی امپراطوری آنان بود که مقامی خاص داشتند و از مزایایی بیشتر از دیگران بهره مند بودند. پایه اصلی قدرت و مشروعیت سلوکیان بر رضایت و

تایید اتباع امپراطوری آنان قرار داشت، به سخن دیگر «نه نهادی بلکه شخصی و عاطفی»^{۱۸} بود. اما با استقرار حکومت اشکانیان نهاد پادشاهی شکلی سنتی به خود گرفت و مشروعیت پادشاه در اثبات همخونی با دودمان پادشاهی هخامنشیان تجلی یافت^{۱۹}. از همین رو، پادشاهان اشکانی، همانند همتایان هخامنشی خود، منشأ اقتدار پادشاهی را نه رضایت و حسن نیت شهروندان بلکه موهبت و اراده یزدان می‌شمردند و به تعبیری خود را نماینده او در زمین می‌دانستند. به این ترتیب گرچه در عمل پادشاهان سلوکی و اشکانی هر دو بر قلمرو خویش به ضرب شمشیر تسلط یافتند، هر یک اقتدار و مشروعیت خویش را بر بینش و فلسفه ای متفاوت استوار کردند. در ایران، چون در دیگر سرزمین‌های خاور میانه قدرت سیاسی منشائی الهی داشت. خداوند هم پیامبران را مبعوث کرده بود و هم پادشاهان را منصور و در این میان اراده و رضایت مردمان نقشی ایفا نمی‌کرد. یونان باستان نه جایگاه پیامبران بود و نه زادگاه پادشاهان نامدار. برعکس، در آسیای غربی زندگی اجتماعی و سیاسی مردمان به دست و اراده پیامبران و پادشاهان سامان می‌پذیرفت.

شواهد به ویژه آثار مورخان دوران باستان همه گواه بر اقتدار بی‌کران شاهنشاهی اشکانی و شأن و منزلتی است که در میان اتباع خویش داشتند. برخی از پادشاهان اشکانی خود را مزدیسن بغ (خداوندگار مزدپرست) و از نژاد خدایان لقب دادند که با سنن و باورهای ایران آن روز هم خوان نبود. با توجه به سکوت مورخان عرب و ایرانی درباره ادعای پادشاهان ایران به دارا بودن تبار الهی، و نیز بر پایه کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت، می‌توان پذیرفت که این دعوی تنها در تقلیدی تشریفاتی از پادشاهان سلوکی پدیدار شده بود و نه

به نیت اجبار مردمان به پرستش شاه^{۲۰}. در واقع چه بسا واژه «بع» به معنای خداوندگار و سرور، به قیاس صورت متأخرش «بیگ» به معنی پایه ور و صاحب مقام در پایان دوران هخامنشی بار و معنای صرفاً الهی نداشته است.

با این همه حتی اگر بپذیریم که این گونه القاب القابی تشریفاتی بیش نبوده اند، پادشاه اشکانی و ساسانی در جایگاهی فراتر از جایگاه افراد عادی قرار داشتند. در جامعه پدرسالار ایرانی اقتدار گسترده بزرگ گروه‌های پدر تبار معرف منزلت والای نیاکان بود. اقتدار پادشاه نیز، نه تنها در میان طائفه اش، بلکه در نظر مردمی که او را در مقام رفیع پدری می‌دیدند، ریشه در باوری دیرینه به حقوق و قدرت نامحدود رئیس خانواده داشت؛ باوری که آئین زردشتی نیز آن را موکد ساخته بود^{۲۱}.

اعتقادی ژرف به تقدس مقام شخص پادشاه و به اقتدار بی کران او از عوامل اساسی سلطه طولانی. اشکانیان و ساسانیان علی رغم همه آشوب‌ها و بحران‌ها بود. شاهنامه را نیز که در عهد سامانیان، مقارن با دوران خلفای اسلامی سروده شد باید گواه راستین دیگری بر مقام والا و مقدس پادشاهی در دوران پیش از اسلام ایران دانست.

طبقات اجتماعی

گرچه نظام طبقاتی ایران در این دوران هرگز همانند نظام طبقاتی هند خشک و نرمش ناپذیر نشد با این همه درنوردیدن مرزهای طبقاتی، به ویژه مرزهای میان مردم عادی و طبقات ممتاز، آسان نبود. «مردمان عادی و اشراف زادگان از حیث تملک اسب و پوشاک و خانه و باغ و زن و خدمه آشکارا با

دیگران متفاوت اند و هیچ فردی از مردم عادی نمی‌تواند در تمتع از مواهب زندگی با اشراف زادگان (آزادان) سهیم شود. ازدواج میان اعضای این دو گروه نیز ممنوع است.^{۲۲}

مردم ایران در دوران باستان، و دست کم از زمان هخامنشیان به بعد، به سه طبقه روحانیان، جنگ آوران یا آزادان و برزگران تقسیم شده بودند. در دوران ساسانی، همراه با پیچیدگی روابط اقتصادی، و تخصصی شدن روز افزون مشاغل و رشد دیوان، این تقسیم بندی سنتی سه گانه طبقاتی پاسخگوی نیازمندی‌های تازه نبود. از همین رو، «دبیران» یعنی منشیان و دیوانیان که ظاهراً بیشتر از طبقه مغان و نیز آزادان (نجبا) بودند بر طبقات پیشین افزوده شد. این طبقه جدید شامل پزشکان و اخترشناسان دربار، خنیاگران و اهل دیگر حرفه‌های مشابه نیز می‌شد. بهرام پنجم چنان شیفته خنیاگران دربار بود که مقام آنان را به حد طبقه اشراف رساند.^{۲۳} عیاران نیز که حضورشان در جامعه پیش از اسلام ایران تردید ناپذیر است. به اعتبار شهرتی که در جوانمردی و مردانگی و استعدادهای خاص داشتند محتملاً در همین طبقه جای می‌گرفتند.

امور قضایی و اداری به طبقات ممتاز تعلق داشت. به کوشش بزرگ موبدانی چون کرتیر و آذریاد مارسپندان آئین زردشتی آئین رسمی ساسانی شد و روحانیان خود را در نهادهای رسمی دولتی متشکل کردند و بر کار قضا و آموزش تسلطی انحصاری یافتند و به گونه ای روزافزون به مداخله در امور سیاسی و حکومتی پرداختند. موبد موبدان بر بالاترین مسند قضایی می‌نشست و عنوانی مشابه عنوان قاضی القضاات دوران اسلامی داشت.^{۲۴}

طبقه اشراف و نجبا خود به گروه‌هایی تقسیم می‌شد. در پایین‌ترین درجه

آزادان، که عنوان عمومی طبقه نجبا (در برابر کارورزان و برزگران) نیز بود، قرار داشتند که دهقانان، یعنی مالکان زمین‌های زراعی را نیز دربر می‌گرفتند.

گروه «بزرگان» به رؤسای خاندان‌های بزرگ، فرمانروایان نیمه مختار ایالات و بلند پایگان دستگاه حکومت اختصاص داشت^{۲۵}. کتریر از این که به فرمان بهرام دوم به عضویت این گروه درآمد بود مباحثات می‌کرد.^{۲۶} در گروه بالاتر و سپه‌ورگان یا خواص و نزدیکان شاه، که معمولاً از خویشان‌شان بودند، جای داشتند. بالاترین گروه شهرداران بودند که شامل فرمانروایان ایالات بزرگ و رؤسای سلسله‌های محلی و برخی شاهزادگان نیز می‌شد. رسم پادشاهان ساسانی این بود که پسران، برادران و یا دیگر شاهزادگان هم تبار را به حکومت ایالات بزرگ بگمارند تا هم امنیت و بقای سلطنت تضمین شود و هم پادشاهان آینده راه و رسم مملکت داری را به تجربه فرا گیرند. خاندان‌های بزرگ در دربار از امتیازات ویژه بهره‌مند بودند که از آن جمله بود گذاشتن تاج بر سر پادشاه یا حمل شمشیر یا جام او^{۲۷}. وفاداری آنان به شاه نه تنها با پرداخت خرج سالانه به خزانه دربار، بلکه با گردآوردن سپاه در زمان جنگ و آمادگی برای جان فشانی در کنار شاه به هنگام نیاز، به اثبات می‌رسید^{۲۸}. نمایندگان این خاندان‌ها عضو شورای پادشاهی نیز بودند. همانگونه که از فهرستی که شاپور اول از بزرگان و نجبای دربار اردشیر بابکان بر جای گذاشته بر می‌آید، در دربار پادشاهان محلی نیز چنین رسومی برقرار بود و نجبا و اشراف محلی در آن عهده دار مقامات بالا بودند. در دوران ساسانیان، و به احتمالی پیش از آن نیز، نام و مقام و مزایای خاندان‌های نجبا و اشراف در دفتری که گاه‌نامگ نامیده می‌شد به ثبت می‌رسید^{۲۹}.

دین و دولت

دانسته‌های ما درباره ساختار نهادهای دینی در دوران اشکانی و یا رابطه میان دین و دولت چندان نیست، از منابع یهودی و مسیحی چنین بر می‌آید که اشکانیان نیز چه بسا به سنت دوران هخامنشی نسبت به کیش‌های غیر ایرانی آسان گیر و بردبار بودند.

هنگامی که نهادهای دینی زردشتیان در دوران ساسانی سامان گرفت و به تدریج رسمیت یافت، کیش زردشتی به قدرت سیاسی دست یافت و در کار اداره شهریاری نقشی عمده ایفا کرد. کشتن مانی به تحریک کرتیر در سال ۲۷۶م خود نشان گسترش چتر حمایت این نهادها بر دولت بود. سرکوبی زناده، از جمله پیروان مانی، و نیز آزار و اذناء پیاپی یهودیان، بودائی‌ان و مسیحیان و نیز بدعت گزارانی چون مزدک، دال بر تلاش نهادهای دینی زردشتی برای حفظ و گسترش نفوذ خود در میان مردم بود. اما با همه پیوندهای یگانگی و همبستگی بین دیوانیان و دین سالاران، گهگاه بر سر تقسیم قدرت و مزایای آن تنش در می‌گرفت و اختلاف رأی پدیدار می‌شد گرچه از منابع فارسی و عربی چنین بر می‌آید که در این دوران رأی موبدان زردشتی که حضوری همیشگی در دربار داشتند، ناشنیده و ناپذیرفته نمی‌ماند اما پیوند میان دین و دولت آن چنان هم که گمان می‌رود مصون از خدشه و خلل نبود. پادشاهانی بی دریغ ستوده می‌شدند که چون شاپور دوم، بهرام پنجم و خسرو اول در حمایت از موبدان به سرکوبی بدعت و زندقه می‌پرداختند و آتشکده‌ها بنا می‌کردند اما پادشاهانی که در دفاع از منافع دربار یا مردم، در برابر نفوذ و قدرت روز افزون موبدان به مقاومت بر می‌خاستند، نه ستایش که خرده گیری و خصومت بود. نرسی (۳۹۹-۴۲۰م) در

راه دستیابی به تخت پادشاهی بارها به تحریک موبد کرتیر با مخالفت روحانیان زردشتی روبروشده بود. همو بود که آزار مانویان و مسیحیان را ممنوع ساخت. یزدگرد اول نیز به سبب تلاش برای محدود ساختن نفوذ موبدان و اشراف و رفتار ملایمش با اقلیت‌های مذهبی، بزه کار لقب گرفت. بیشترین تنش بین دربار و روحانیان در دوران قباد رخ داد که حمایتش از جنش ضد اشرافی و تساوی جوئی مزدکیان به خلع و تبعید وی انجامید.

با همه تنش‌ها و معارضه‌های آشکار و نهان، دین و دولت در این دوران کما بیش منافع مشترک و بینشی یکسان داشتند. دولت معمولاً پشتیبان روحانیان زردشتی بود و همانند آنان بدعت و ارتداد را بر نمی‌تابید و اغلب بر تحریکات آنان به ایذاء و آزار اقلیت‌های مذهبی از جمله یهودیان، مسیحیان و بوداییان دست می‌زد و به ویژه زندقه مانویان و مزدکیان را سرکوب می‌کرد. روحانیان نیز به نوبه خود نهاد حکومت و مزایای اشراف و منشأ الهی شاهنشاهی و ضرورت اطاعت کامل از شاهنشاه را تایید می‌کردند. وجه مشترک دیگر هر دو نهاد اعتقاد به یک ایران زردشتی و احساسات ایران خواهی و ضرورت حفظ کشور و دفاع از آن در برابر بیگانگان بود.

روابط با دیگر جوامع

از هنگام تسخیر بابل به دست مهرداد اول در سال ۱۴۱ پیش از میلاد تا انقراض شهریاری ساسانیان، یعنی مدت هشت قرن، ایران به عنوان قدرتی بزرگ عامل ثبات در سرزمینی وسیع بود که از میانرودان تا جیحون و از قفقاز تا خلیج فارس، و گاه فراتر، امتداد داشت. همچنین ایران عاملی اساسی در متمدن ساختن

مردم بدوی سرزمین‌هایی بود که در این دوران بر آن‌ها تسلط می‌یافت و یا به قلمرو نفوذش می‌پیوست در تلاش برای حراست از قلمرو خود در برابر تهاجم همسایگان ایران از سوی خاور و باختر با نیروها و حکومت‌هایی مقتدر اما یکسره متفاوت به مقابله پرداخت. در مرزهای باختری خود ایران به‌ترتیب با سلوکیه، روم و بیزانس روبرو شد که دارای حکومت‌هایی بودند توانمند با پیشرفته و از لحاظ نظامی نیز یا با ایران پهلوی می‌زدند و یا از آن برتر بودند. در سمت خاوری، تمامیت ارضی ایران آماج تعرض و هجوم مکرر اقوام بیابان گرد بود.

جبهه باختری

خطر عمده‌ای که در دوران اشکانی از سوی باختر متوجه ایران بود از سوداها و جاه‌طلبی‌های امپراطوری روم در خاور نزدیک ناشی می‌شد. اما در نبردهای گوناگون، اشکانیان به یاری سوارکاران چابک و پراوازه خویش به رومیان ثابت کردند که در دفاع از مرز و بوم خویش از روحیه‌ای رزم‌جویانه و نیرویی پرتوان و خستگی‌ناپذیر بهره‌مندند و در عرصه جنگ حریفی شایسته‌اند. در نبردی در سال ۵۳ پیش از میلاد، سورن، فرمانده سپاه اشکانی، کراسوس فرمانده سپاه روم را دستگیر کرد و کشت و شماری بسیار از سربازان و فرماندهان رومی را به اسارت گرفت. در پی همین نبرد بود که اشکانیان مرزهای باختری ایران را گسترش دادند و به رود فرات رساندند و احترام یهودیان ساکن بابل و برخی از شهرهای بین‌النهرین و شام را برانگیختند. چندی بعد، با شکست مارک انتونی قیصر روم در ارمنستان جاه‌طلبی‌های رومیان در این منطقه ضربه‌ای دیگر خورد.

ایران اشکانی برخلاف روم، سودای تهاجم به دیگران را در سر نداشت و از همین رو پس از آن که سلوکیان به شام رانده شدند اشکانیان در پی گسترش همین قلمرو خود برنیامدند.^{۳۰} هنگامی که اوگوستوس، امپراتور روم، کوشید تا به مسالمت با اشکانیان به توافقی برسد با استقبال آنان روبرو شد و صلح بین دو کشور برای سه ربع قرن دوام یافت. تنها در دوران امپراطوری نرون بود که بین این دو قدرت بزرگ بر سر سودای روم به تسلط بر ارمنستان کشمکش‌هایی صورت گرفت. اما در اواخر دوره اشکانی که نیروی آنان با گذشت زمان به سستی گرائیده بود رومیان توانستند شکست‌هایی سخت بر آنان وارد کنند، پایتخت باختری آنان، تیسفون، را سه بار به اشغال خود درآوردند و آن را به ویرانی کشند. با این همه اشکانیان سر تسلیم فرو نیاوردند و عقب نشستند. حتی در بحرانی‌ترین دوران حکومت خود و در آستانه پیروزی اردشیر بابکان، اشکانیان مانع دست اندازی امپراتور کاراکالا به سرزمین خود شدند و سپاهیان رومی را به هزیمت واداشتند. در واقع اشکانیان سدی در برابر پیشروی رومیان به سوی سرزمین‌های خاوی ایران بودند و برنامه‌های آنان را برای تسلط بر قلمرو پیشین سلوکیان نقش بر آب کردند. چنین مقاومت‌ها و دستاوردهایی نشان از یگانگی و همبستگی قابل ملاحظه جامعه ایرانیان به ویژه در دورانی داشت که شاهنشاهان اشکانی بر تسلط کامل بر نواحی گوناگون قلمرو خود اصرار نمی‌ورزیدند و در نتیجه فرمانروایان و اشراف قدرت مند تا حدی خودمختار بودند و همین خود اغلب به اختلاف‌های توان فرسا و کشمکش‌ها و ستیزهای داخلی هم می‌انجامید.

پس از استقرار شهریاری ساسانیان، رومیان دریافتند که در همسایگی آنان

رهبرانی به قدرت رسیده اند که در بلندپروازی و توانایی از پادشاهان اشکانی گامی پیش ترند. بدون تردید از عواملی که به سقوط اشکانیان انجامید شکست‌های پی در پی و خوار کننده ای بود که در سده نهایی حکومت آنان به ایران رسید. ساسانیان با تبلیغاتی تند و کوبنده علیه اشکانیان در صدد بهره جویی از احساسات جریحه یافته ایرانیان برآمدند و حکومت اشکانی را مجموعه‌ای از امیرنشین‌های حقیر و پراکنده خواندند و امارت آنان را میراث شوم اسکندر مقدونی شمردند که با احیای ایران به عنوان کشوری نیرومند مابین بود. از همین رو ساسانیان دعوی بازگرداندن شوکت و وحدت ایران را سر دادند. پژواک چنین دعوی نه تنها به روشنی در گفته‌های اردشیر بابکان و شاپور اول بلکه در آنچه مورخان رومی به نقل از این دعوی‌ها آورده‌اند نیز به چشم می‌خورد.

باید به یاد داشت که ساسانیان از هخامنشیان، که در آثار داستانی و اساطیری و تاریخی کیش زردشتی جایی نداشت یاد نمی‌کردند چه جز تاریخی که در آثار زردشتی منعکس بود تاریخی نمی‌شناختند و با رواج آئین زردشتی در سراسر ایران، که روایات شرق ایران را به همه جا گسترده و روایات محلی را از خاطره‌ها زدوده بود، هخامنشیان را به یاد نمی‌آوردند. تنها داریوش را که مغلوب اسکندر مقدونی شده بود به عنوان آخرین پادشاه کیانی به یاد می‌آوردند و اشکانیان را جانشینان اسکندر می‌دانستند زیرا در باور آنان، براساس نوشته‌های زردشتی، نه هخامنشیان بلکه کیانیان معرف و مظهر شکوه گذشته ایران بودند.^{۳۱}

ساسانیان در آغاز حکومت خویش مرزهای باختری ایران را تثبیت کردند و به پیروزی‌های چشمگیر علیه رومیان رسیدند. شاپور اول به بین النهرین، شام و آناتولی دست یافت و ساکنان برخی از شهرهای این نواحی را به ایران کوچاند.

شرح این پیروزی‌ها در کتیبه کعبه زردشت شاپور در فارس آمده است. اسارت والرین، امپراتور روم در سال ۲۶۰ م به دست شاپور مایه خشنودی و غرور ایرانیان گشت و از همین رو به فرمان شاپور تصویر امپراتور سرافکنده روم بر صخره‌های بزرگ، از جمله در نقش رستم حک شد^{۳۲}.

با مسیحی شدن کنستانتینوس و اعلام مسیحیت به عنوان دین رسمی امپراطوری روم در سال ۳۳۴م، و تجزیه این امپراطوری به دو نیمه باختری و خاوری، عامل تازه‌ای در روابط ایران و روم پدیدار گردید. روم شرقی یا امپراطوری تازه پای بیزانس در همسایگی ایران مدعی حمایت از ساکنان مسیحی نواحی مرزی خود شد. مسیحیت، به ویژه در سرزمین‌های حائل میان ایران و امپراطوری بیزانس، معتقدان بسیار داشت. در واقع بسیاری از کهن‌ترین جوامع مسیحی در این نواحی ساکن بودند. با تثبیت روزافزون کیش‌های رسمی زردشتی و مسیحی در سرزمین دو همسایه، آن هم کیش‌هایی که حقیقت را در انحصار خود می‌دانستند، و نیز با از میان رفتن برخی از حکومت‌های حائل، ساسانیان به مسیحیان ایران و کشورهای دست‌نشانده مرزی اعتماد چندانی نمی‌کردند و به ویژه هنگام بالا گرفتن کشمکش‌های مرزی با روم شرقی (بیزانس) به وفاداری سیاسی آنان بدگمان می‌شدند. از همین رو، نگرانی بیزانس درباره حقوق و آزادی‌های اتباع مسیحی ایران و نیز سرکوبی زردشتیان مقیم روم شرقی چیزی جز نشان مقاصد سیاسی بیزانس شمرده نمی‌شد. سوءظن‌های متقابل اختلافات بین دو طرف و سرکوبی اقلیت‌های مذهبی را تشدید می‌کرد. در واقع از جمله تعهداتی که در پیمان‌های صلح بین دو طرف گنجانده می‌شد خودداری از این سرکوبی‌ها بود.

روابط بین ایران و دو امپراطوری روم و بیزانس تنها محدود به جنگ و کشمکش نبود، گرچه در آن روزگار نیز توجه گزارشگران و مورخان بیشتر معطوف به چنین رویدادهایی می‌شد در واقع ایران و بیزانس، که به منافع مشترک و مقام ویژه خود در آسیای غربی به عنوان دو قدرت بزرگ آگاه بودند، در دوران صلح با یکدیگر روابطی دوستانه، گرچه رسمی و محتاطانه، داشتند و به داد و ستد و بازرگانی و تبادُل سفر می‌پرداختند و به اتفاق دربندهایی را که در قفقاز سدّی در برابر اقوام مهاجم بود اداره می‌کردند.

جبهه خاوری

چگونگی روابط ایران در این دوره با همسایگان خاوری درهاله ای از ابهام قرار دارد، چه مردم این سامان، برخلاف مردم نواحی باختر ایران چون رومیان و یونانیان و شریانیان مسیحی و ارمنیان آثار مکتوب قابل ملاحظه ای از خود بر جای نگذاشته اند. افزون بر این هجوم پی در پی مردمان صحرا نورد خاوری به ایران و یا رویدادها و تحولاتی که در آن سوی مرزهای خاوری ایران رخ می‌داد تنها هنگامی توجه نویسندگان و مورخان غربی را به خود جلب می‌کرد که می‌توانست بر زندگی و جریان امور در غرب تأثیری محسوس داشته باشد. حتی پیدایش شهریاری اشکانی در خراسان نیز از دید مورخان رومی، که تنها سال‌ها بعد به آن اشاره ای گذرا کردند، پنهان ماند^{۳۳}. اما به این واقعیت به کرات در آثار آنان اشاره شده که به سبب رویدادهای ناگهانی و مخاطره آمیز در مرزهای خاوری کشور، شاهنشاه ایران گاه ناچار می‌شد که در جبهه‌های باختری از محاصره شهری دست بکشد، از پیروزی مسلم در نبردی چشم پوشد و یا به

صلحی ناخواسته با حریف تن در دهد. به عنوان نمونه، مهرداد اول در آستانه پیروزی در جبهه‌های جنگ در سال‌های ۱۴۸ و ۱۴۱ پیش از میلاد ناچار شد برای مقابله با مهاجمان بیابان گرد سپاهیان خویش را به سوی مرزهای خاوری ایران گسیل دارد. فرهاد دوم و اردوان دوم هر دو جان خویش را در چنین مقابله‌هایی با سکاها از دست دادند. شاپور دوم نیز برای عقب راندن هونها ناگزیر به ترک جبهه جنگ در مرزهای باختری شد. پیروز و قباد با هفتالیان درافتادند و هرمز چهارم با مهاجمان ترک در خاور به نبرد برخاست.

گرچه ریشه‌های خصومت بین ایران و توران را که در حماسه ملی ایرانیان ترسیم شده، در تاریخ حماسی ایران پیش از زردشت باید جست، اما تهاجم پیاپی اقوام بیابان گردخاوری در دوران ساسانیان خاطره این خصومت را تلخ‌تر و محسوس‌تر کرد. در شاهنامه تورانیان باستانی با اقوام ترک، که تنها در سده ششم میلادی با ایرانیان تماس یافتند، یکی شمرده شده‌اند. این خود نشان آن است که چگونه رویدادها و احساسات دوران‌های متأخر تاریخی می‌تواند به افسانه‌ها و اساطیر دیرینه روحی تازه دمد.

گرچه توجه مورخان اغلب به ویرانی‌ها و آسیب‌های ناشی از تهاجم اقوام بیابان گرد به ایران معطوف بوده است، از پیامدهای سودمند تهاجم‌هایی از این گونه غفلت نباید کرد، چه این گروه از مهاجمان در ارتباط و آمیزش با مردم شهرنشین ایران نیرو و توان تازه‌ای به آن بخشیدند. بی چنین کشمکش‌ها و درآمیختگی‌های پیگیر چه بسا فرهنگ ایران نمی‌توانست در برابر سستی و فرسودگی، که فرجام همه فرهنگ‌های دیرسال و کهن است، مقاومتی چنین دیرپا داشته باشد.

نفوذ فرهنگ ایران در دیگر سرزمین‌ها

تمدن اشکانی و ساسانی بر همه سرزمین‌هایی که با ایران در زمینه‌ها و به مناسبت‌های گوناگون ارتباط یافتند اثری گسترده داشت. کیش زردشتی به عنوان والاترین تجلی نبوغ ایرانی، مهم‌ترین عامل در گسترش نفوذ فرهنگی ایران بود.^{۳۴} از آنجا که به سبب در دسترس نبودن اسناد و شواهد عینی و معتبر، نمی‌توان با دقت و قاطعیت به چگونگی تبادل آراء و اندیشه‌های فلسفی و دینی بین ایران و دیگر جوامع پی برد، ابعاد تأثیر متقابلی که این جوامع در این زمینه‌ها داشته‌اند همچنان مورد بحث و اختلاف است. واقعیت این است که گاه اوضاع و احوال یکسان در دو جامعه مجزا مستقلاً به پدیداری اندیشه‌های یکسان یا مشابه می‌انجامد. اما با مشابهت حیرت‌انگیزی که بین برخی از اندیشه‌ها و بینش‌های خاص و دیرپای ایرانی از یکسو و سنت‌های یهودی - مسیحی از سوی دیگر به چشم می‌خورد. برخی از محققان دومی را وامدار نخستین دانسته‌اند.^{۳۵} ریشه جنبه‌هایی از این تأثیر به دوران هخامنشی باز می‌گردد، یعنی به زمانی که در اثر دخالت پادشاهان ایران دوران اسارت و تبعید یهودیان در بابل به پایان رسید. با پیشروی اشکانیان به سوی بین‌النهرین و شام و انتقال پایتخت به تیسفون، ایرانیان به پایگاه تازه‌ای دست یافتند و نفوذ خود را در میان ساکنان سرزمین‌های باختری، از جمله یهودیان گسترده‌تر کردند. در زمینه دینی تقابل میان خیر و شر یا نور و تاریکی، اعتقاد به ایزد فرشتگان و فرشتگان (برابر با امشاسپندان و ایزدان در کیش زردشتی) و به شیطان (اهریمن) به عنوان مظهر بدی و دشمن خدا مفهوم بهشت و دوزخ و اعتقاد به آخرت و جاودانی بودن روح از جمله باورها و

اندیشه‌هایی بود که می‌توان گمان داشت مستقیم یا غیرمستقیم از ایران به ذهن این مردمان راه یافت. رستاخیر و اعتقاد به رهاننده موعود (سوشیانت) نابودی گهنگاران و پاداش نیکان در پایان زمان نیز به ظن قوی ریشه در فرهنگ ایرانی و کیش زردشتی داشت.

آئین‌های مانوی و مزدکی نیز که هر دو مذهبی عرفان گرا (گنوسی) بودند، و به خصوص مذهب مانوی که برخی اعتقادات آن ریشه در باورهای زردشتی داشت، محلی برای نشر و گسترش برخی اندیشه‌ها، مفاهیم و بینش‌های ایرانی در دنیا شدند. به ویژه مانویت که از آفریقای شمالی تا چین پیروان یافت و در سرزمین‌های مسیحی به عنوان یک بدعت ایرانی دشمنی‌ها برانگیخت.

میترائیسم (مهرپرستی) نیز که در روم و کشورهای تابع آن پیروان بسیار داشت به نظر بیشتر ایران شناسان در اصل از ایران نشأت یافت^{۳۶}. گرچه بین آداب میترائیسم روم با آنچه درباره این ایزد از اوستا به ما رسیده شباهت چندانی نیست. مراحل تکامل میترائیسم اروپائی کاملاً دانسته نیست، اما به نظر می‌رسد که مهرپرستی نخست از راه جامعه‌های ایرانی آناتولی به غرب رسید و در سده اول میلادی در امپراطوری روم رواج یافت. می‌توان گفت که میترائیسم چون ابزار موثری برای نشر اندیشه‌ها و ارزش‌های معنوی ایرانیان در امپراطوری روم به کار رفت.^{۳۷} به گفته کومن «در میان همه آیین‌های شرقی هیچ یک به استواری میترائیسم نبود، هیچ یک در معنویات به مرتبه والای این آئین نرسید و دل و ذهن مردمان را چنین مجذوب خود نکرد.»^{۳۸} با همه اختلاف آرای که در باب رابطه مسیحیت و میترائیسم در میان محققان وجود دارد،^{۳۹} در این تردید نیست که بسیاری از باورها و آئین‌های مسیحیان، از جمله احتمالاً اعتقاد به خدایی مسیح،

ریشه در میتراثیسم دارد.

نفوذ مذهبی ایران در قفقاز و خاور آناتولی از هر جای دیگر مستقیم‌تر و روشن‌تر به نظر می‌رسد. از پژوهش‌های اخیر چنین بر می‌آید که مردم ارمنستان در واقع تا سده چهارم میلادی که به مسیحیت گراییدند مذهبی قریب به مذهب زردشتی داشتند. نفوذ کیش مزدایی در گرجستان نیز براساس شواهد ادبی و آثار باستانی به اثبات رسیده است.

آثاری نیز در تأیید نفوذ مذهبی ایرانیان در میان قبائل عرب در دوران ساسانی در دست است. حضور و رخنه ایرانیان در شبه جزیره عربستان که حتی تا مکه و مدینه نیز رسیده بود، بسیاری از مردم این شبه جزیره خاصه مردم حیره را با آراء و اندیشه‌های مذهبی ایرانیان آشنا کرد. برخی از محققان تاریخ ادیان به تشابه میان آراء دینی ایرانیان باستان و برخی از احکام قرآنی مانند وجود فرشتگان، رستاخیز مردگان و روز قیامت، پل صراط، بهشت و دوزخ اشاره کرده‌اند...

جنبش مزدکیان را نیز که در دوران پادشاهی قباد در اوائل سده ششم میلادی به اوج خود رسید، باید بن‌مایه دیگری در گسترش نفوذ مذهبی ایرانیان شمرد. بنا بر پاره‌ای منابع اسلامی، شماری از ساکنان مکه به این کیش گرویده بودند و در آغاز پیدایش اسلام هنوز در این شهر گروهی مزدکی می‌زیستند که به زنادقه معروف بودند.^{۴۱} اعتقاد غلاة شیعه به برخی از باورهای مزدکی و غیر اسلامی خود گواهی بر رخته برخی از نو مزدکیان و حداقل آن دسته از اعراب و موالی که تحت تاثیر باورهای مزدکی قرار گرفته بودند در میان آنان است. به هر تقدیر چندان تردید نمی‌توان کرد که اندیشه‌های دینی مزدکیان که پس از

فروپاشی ساسانیان عمری دوباره یافت بر فرقه‌های گونان‌ون اسلامی یا اسلام نما که بخصوص پس از قتل ابومسلم و یا پیش از آن (چون خرم دینان و پیروان مقنع و به آفرید) ظاهر شدند تأثیر گذاشت.

کیش‌های ایرانی نه تنها در غرب بلکه در برخی از جوامع شرق ایران نیز رخنه کردند. گرچه آئین بودائی ارمغان هندیان بود اما تحول بعدی آن نشان از نفوذ فرهنگ ایرانی داشت کیش بودائی در صورت باستانی اش (تراوادا) به نجات فردی نظر داشت و در پی تبلیغ و رستگاری دیگران نبود و مذهبی مخصوص عاکفان دیرهای بودائی بود. گرایش تدریجی آن به رستگاری دیگران و اعتقاد به «بوداسف‌ها» (Bodhisattvas) که پس از رسیدن به کمال و دریافت نور معرفت برای هدایت مردم به میان مردم باز می‌گشتند. منجر به پیدایش شعبه مهاییانه مذهب بودائی شد. این تحول را دانشمندان بیشتر نتیجه تأثیر فرهنگ ایرانی شمرده‌اند. و این فرقه از مذهب بودائی است که هم در شمال هند رواج یافت و هم از راه افغانستان و آسیای مرکزی به خاور دور کشیده شد همچنین در نتیجه تأثیر فرهنگ ایرانی یونانی بود که این کیش که در اصل انتزاعی تمثال‌گریز بود، به ویژه در سرزمین‌های شمالی هند، به شمایل‌پردازی گرایید و تصاویر و تندیس‌های بودا و پیکره‌های خدایان و شیاطین در آن راه یافتند^{۴۲} در میان مصادیق نفوذ ایرانی در کیش بودائی باید از بودا مئیتریا (Buddha maitreya) نام برد که دارای ویژگی‌های سوشیانت، منجی موعود زردشتیان است.^{۴۳}

نفوذ فرهنگ ایرانی بر دین بودائی نزدیک با تأثیر این فرهنگ بر هنر قندهاری و مراحل پیشرفته هنر بودائی داشت این تأثیر را در حضور عناصر و اشکال تزئینی ایرانی در شمایل‌های بودائی قندهار نیز می‌توان دید که از منطقه

بامیان افغانستان و آسیای میانه به چین رسید و گرنه شمایل سازی در آئین بودائی مه‌ایانه شد تأثیر هنر ایرانی در نقاشی‌های دیواری غارهای تون هوانگ نیز مشهود است. این نقاشی‌ها را می‌توان معرف «مکتب نقاشی ایرانی - چینی دانست که از اوائل سده پنجم تا پایان سده ششم دوام یافت.»^{۴۴} تأثیر هنر ایرانی بر شمایل سازی بودایی در چین تا پایان دوران ساسانیان ادامه داشت.

نمونه‌های از این تأثیر در نقاشی‌های دیواری و پرده ای ژاپنی دوران تانگ نیز مشهود است، از جمله در سه پرده ای از دوران تانگ که اکنون در موزه شوشواین جای دارد.^{۴۵}

در میان ملل ایرانی سغدیان نه تنها در روابط بازرگانی با آسیای میانه و خاور دور پیشگام بودند بلکه در انتقال اندیشه‌ها به این جوامع و در داد و ستد فرهنگی با آنان نقشی ممتاز داشتند. از جمله ترک‌های اویغور را به آئین مانوی گروانند و کیش مزدکی را به سرزمین‌های دور دست خاوری، تا حوضه رود تاریم چین، بردند. مبلغان مسیحی سندی نیز از این سرزمین‌ها به تبلیغ فرقه نسطوری پرداختند و نیز زردشتیان سغدی آئین زردشتی را به چینیان معرفی کردند. دربار چین آئین زردشتی را در اوان سده ششم به رسمیت شناخته و در اوان دوران تانگ در سرزمین‌های باختری چین معابد زردشتی بنا شد. در آن دوران چینیان مشتاق آرام کردن مردم مرزنشین خود بودند و از همین رو بر آئین زردشتی، که یکی از ادیان مردم آسیای میانه بود سخت نگرفتند و آن را سرکوب نکردند. تنها از سال ۸۴۵م به بعد بود که کیش زردشتی نیز قربانی احساسات بیگانه ستیزی در چین شد و مشروعیت و رسمیت خویش را از دست داد.

مانویت نیز در اواخر سده هفتم میلادی به چین راه یافت و تا هنگامی که

ترکان ایغوری قدرتی داشتند به رسمیت شناخته می‌شد. اما با ضعف دولت اوغور در سده نهم، مانویت نیز به دینی غیررسمی و مخفی مبدل گردید آنان چنان که در سده چهاردهم دیگر اثری از آن در چین بر جای نماند. مانویان بودند که چینیان را با برخی از مفاهیم ریاضی و ستاره شناسی که در ایران پرداخته شده بود آشنا کردند.

از تأثیر ایران بر زندگی مردم روم نیز گرچه چندان نبود، بی‌اعتنا نباید گذشت. رومیان الگوی کارزار اشکانیان در عرصه‌های هموار را می‌ستودند و به تقلید از سواران کماندار آنان و نیز اسلحه و ابزار جنگی سپاهیان اشکانی پرداختند.^{۴۶} افزون بر آن رومیان از برخی شیوه‌های کشت و زرع و آبیاری ایرانیان اقتباس کردند. رومیان همچنین با برخی از فرآورده‌های کشاورزی ایران از جمله ریواس، پسته، هلو و زردآلو (دو میوه آخری از چین به ایران رسیده بود) مستقیم یا غیر مستقیم آشنا شدند.^{۴۷} از آن جا که دوام و گسترش نفوذ ایران وابسته به ارتباطات بازرگانی با سرزمین‌های بیگانه بود اشکانیان و ساسانیان در پاسداری از امنیت راه‌های تجاری سخت می‌کوشیدند و از توانائی‌های نظامی خود برای تأمین امنیت راه‌های کاروان بود که منبع درآمد عمده‌ای بود به بهرین وجه بهره می‌جستند. به این ترتیب بود که آثار هنری و فرآورده‌های کشاورزی ایران به غرب و شرق جهان باستان از روم تا چین، راه یافت. واردات چین از ایران، یا از راه ایران، شامل منسوجات پشمی، فرش، سنگ‌های قیمتی و ادویه می‌شد. معروف است که در چشم درباریان خوش ذوق چینی دست دوزی‌های ایرانی کم به‌تر از کالاهای مشابه چینی نبود.^{۴۸} ساکنان ایالات خاوری ایران، از جمله خراسان و بلخ و سغد دیرتر از فارس‌ها و مادها از حالت قبیله ای در آمدند و

شهرنشین شدند^{۴۹} و مردم مغرب و جنوب ایران شیوه‌های شهرنشینی را به طوایف و قبائلی که از خاور به باختر حرکت می‌کردند، از جمله سکاها و هفتالی‌ها و ترک‌ها آموختند. گفتیم که به‌ویژه سغدی‌ان از راه داد و ستد کالا و اعزام مبلغان مذهبی جوامع آسیای مرکزی را با برخی از عناصر فرهنگ ایران آشنا کردند. بازرگانان سغدی که به زیرکی و تیزهوشی در کار خود شهره بودند در مسیری طولانی که از آسیای میانه تا چین امتداد داشت مراکز و پایگاه‌های تجاری خود را که معرف پیشرفت و ثروت ایرانیان بود برپا کرده بودند.

رخنه واژگان فارسی در سرزمین‌های همسایه از دوران اشکانیان به بعد را نیز باید از شاخص‌های عمده نفوذ فرهنگی ایرانیان، به ویژه در ارمنستان و گرجستان دانست. حضور واژگان ایرانی در زبان‌های آرامی و سریانی نیز زائیده قرن‌ها مراوده و داد و ستد با جوامع آرامی و سریانی بود.^{۵۰} اعراب نیز یا مستقیماً یا از سریانی و آرامی واژه‌هایی از فارسی میانه به وام گرفتند. این واژگان بیشتر با جنبه‌هایی از زندگی ایرانیان ارتباط داشت که اعراب را شیفته خود کرده بود. اما به سبب قلت آثار مکتوبی که از جامعه عرب پیش از اسلام برجای مانده، تاریخ نفوذ برخی از این واژگان به زبان عربی روشن نیست.^{۵۱} بسیاری از شاعران نامدار عرب به امید صله به دربار حیره که دست نشانده ایران بود روی می‌آوردند. در اشعار این گروه از شاعران اشاره به دربار شاهنشاهی ایران و جنبه‌های اشرافی آن از جمله سلاح‌های پیشرفته و البسه نفیس و تاج و جواهرات سلطنتی و پارچه‌های گران بها و آلات موسیقی نادر نبود. در سمت خاوری ایران داد و ستد گسترده سغدی‌ان و فعالیت‌های تبلیغی مذهبی آنان را از رواج پر دامنه زبان آنان می‌توان دریافت. در واقع زبان سغدی چندین سده زبان رایج و وسیله ارتباط

در آسیای میانه به‌ویژه در میان طبقه برگزیده ترک‌های اویغوری و نیز زبان کتیبه‌های آنان بود. خط اویغوری که سرمشق خط مغولی شد از الفبای سغدی اقتباس شده بود بسیاری از واژه‌ها و القاب اویغوری گواه نفوذ فرهنگی و مذهبی سغدیان است پسوند کند به معنای شهر (در امثال تاشکند، پنج کند و غیره) که در ترکی رواجی گسترده دارد از ریشه واژه سغدی کنیش (knish) گرفته شده و نشان شهرنشینی به شیوه ایرانی در نواحی باختری آسیای میانه است. همچنین برخی واژه‌های مربوط به اندازه‌گیری و وزن که ترکان از سغدیان اقتباس کرده‌اند دال بر نفشی است که بازرگانان سغدی در آشنا ساختن ترک‌ها با نظام اقتصادی و اقتصادی پولی داشته‌اند.^{۵۲}

پی‌نوشت

هزاره‌ای که با فروپاشی شهریارای هخامنشیان آغاز شد و با پیدایش اسلام به پایان رسید یکی از مهم‌ترین دوران‌های تاریخ مردم ایران است در این دوران بود که ایرانیان در پی شکست از سپاهیان اسکندر به تدریج قد برافراختند و هویت نژادی و فرهنگی خود را بازیافتند. نه تنها سنتی را که از مادها و پارس‌ها به ارث برده بودند از دست ندادند بلکه توانستند فرهنگ ویژه خویش را در میان جوامع همسایه هم پیدا کنند و باور کنند در زمانی به درازای هشت سده تمدن ایران، همراه با تمدن‌های یونانی و رومی، چینی و هندی یکی از چهار تمدن بزرگ عهد عتیق و اوائل قرن وسطی به شمار می‌آمد.

انتظار می‌رفت که پیروزی اسکندر بر ایران و حکومت سلوکی و نفوذ تمدن یونانی به دگرگونی فرهنگ ایرانی بینجامد. اما واقعیت آن است که یونانیان

در ایران اثری ژرف و دیرپا از خود برجای نگذاشتند. گرچه سرآمدان و نخبگان ایرانی راه و رسم یونانیان را چندی از آن خود ساختند و در آمیزه‌ای از دو فرهنگ ایرانی و یونانی، فرهنگی تازه به ویژه در حوزه‌های دینی و هنری پدیدار گردید اما در نهایت امر ایران به قوت و پویایی نیروی باطن خود توانست، با جذب برخی از عناصر فرهنگ بیگانه و دفع عناصر ناخواسته و ناسازگار آن بار دیگر هویت اصیل فرهنگی خود را باز سازد.

اشکانیان و ساسانیان یکی پس از دیگری مشعل دار فرهنگی شدند که کیشی یگانه، هنری پرآوازه و ساختار اجتماعی و سیاسی ای خاص از ویژگی‌های آن بود. در این فرهنگ، از سویی اعتقاد به دوگانگی ازلی و ثنویت مهر تأیید بر واقعیت دو نیروی نیک و شر می‌زد و از سوی دیگر یکتاگرایی بن مایه تکامل نهادهای اجتماعی و زمینه ساز اقتدار فائقه شاهنشاه بود. از رهگذر همین اقتدار و تمرکز قدرت مردمانی با نژادها و زبان‌های گوناگون در کنار هم می‌زیستند، آن هم در سرزمینی پهناور که با سلسله کوه‌های افراخته و وادی‌های خشک طولانی چند تکه و پراکنده می‌نمود.

ایران گذرگاهی اجتناب ناپذیر برای تبادل آراء و کالا بین سرزمین‌های اروپایی جنوبی، از یک سو و چین و هند، از سوی دیگر شد. فرهنگ ایران نه تنها در جوامع آسیای مرکزی، قفقاز و میانرودان اثری ژرف بر جای گذاشت بلکه به سرزمین‌های دور دست چین و روم نیز رخنه کرد و حتی پس از هجوم تازیان نیز در پروردن و پرداختن و برکشیدن تمدن اسلامی عاملی نیرومند بود.

این کامیابی به حقیقت ثمره همان نیروی کوشنده و پویا در درون ایرانیان بود که پیش از این نیز با وجود شکست از آشوریان و مقدونیان آنان از قبول

ناتوانی و تحلیل رفتن در تمدن قوم غالب بازداشته و به جنبش و خیزش واداشته بود.

اسلام البته اصل عربی داشت و کتاب مقدس و زبان رایجش عربی بود اما تمدن اسلامی و پرداختن آئینی که در خور نیازهای فکری و معنوی مردمی پیشرفته‌تر از اعراب جاهلی باشد، عمدتاً نتیجه تلاش مسلمانان غیرعرب، بخصوص ایرانیان بود عمده دانشمندان اسلامی حتی در علوم قرآنی در دوره ای که تمدن اسلامی رو به نمو و توسعه داشت، یعنی در قرن‌های دوم و سوم و چهارم هجری (هشتم و نهم و دهم میلادی) ایرانی و یا متعلق به محیط فرهنگی آن بودند.

پس از قرن دهم این دوران به پایان آمد و کشورهای عربی زبان، با استثنائاتی عموماً در کار پیشرفت‌های علمی متوقف شدند و کمی بعد خاصه پس از حمله مغولان و فروپاشی خلافت عباسی در شیب انحطاط سیاسی و فرهنگی افتادند و اندک زمانی بعد در زمره مستملکات دولت عثمانی درآمدند.

اما در خاور سرزمین خلافت اسلامی، یعنی در ایران و فرا رود (ماوراءالنهر) چنین نشد. از اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم (نهم و دهم میلادی) همان نیروی زاینده‌ای که در طی دویست سال حکومت ستیزه خوی تازیان در حال کمون می‌زیست و به جذب و هضم مقتضیات تازه و سازش دادن خود با آئین نوین مشغول بود در خراسان و فرارود جوانه زد و با جسارت صفاریان و همت سامانیان بالید و بارور شد و رسوم ایران را در پوششی نو زنده کرد و جو مساعد و مشوقی برای دانش‌اندوزی و سخن‌سرائی به وجود آورد. بیرونی و ابن سینا و رودکی و فردوسی فرزندان این محیط و این فرهنگ اند.

شاهنامه جلوه والای این بازگشت به خود و مظهر پویندگی شکست نیافته ایرانیان است.

آنچه در دوران سامانی روی داد آغاز فصل جدیدی در تمدن اسلامی شد که تا چند قرن بر خطه وسیعی از سواحل غربی ترکیه تا خلیج بنگال حکمفرما بود این مرحله از زایش و آفرینش تمدن اسلامی را که مقارن با رکود و فسردگی ناحیه غربی کشورهای اسلامی و جامعه‌های عربی است باید مرحله ایرانی این تمدن خواند تمدنی که بیشتر به دست ترکان و مغولان و تاتارهایی که پرورده تمدن ایران و محیط فرهنگی آن بودند و علمدار رواج فرهنگ ایرانی گردیدند از چپ و از راست گسترش یافت و زبان فارسی زبان ادبی و اداری خاندان‌های ترک زبان و آناتولی و ایران و هندوستان گردید. برخی جلوه‌های این تمدن تا اوائل قرن هفدهم میلادی ادامه یافت. نقاشان چیره دست صفوی تا دوران شاه عباس از مظاهر آن اند. این که این مرحله از تمدن را باید صورتی از تمدن اسلامی شناخته جامه ایرانی پوشیده و خصوصیات ایرانی را پذیرا شده و یا برعکس صورتی از تمدن ایرانی شمرد که پوششی اسلامی به تن گرفته نکته‌ای است که در خور توجه پژوهشگران است.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره یونانی گرایی ن.ک.به:

Cambridge history of Iran, vol.3 (ii) the sasanian, Parthian and sasanian periods ed. Ehsan Yarshater, London, Cambridge university press, 1983 pp. 12 ff IIIff. 508, 713ff, 821ff, and 910.

۲. ن.ک.به Cambridge history of Iran pp. 1254f

۳. ن.ک.به:

S. M. Burstein, the babyloniaca of berossus Malibu, Ca, 1978, p, 29 and nn. 118,119.

۴. ن.ک.به: M. Boycs, Zoroastrians ,p,62

۵. ن.ک.به: Cambridge history of Iran pp, 113, 823ff, and cumont oriental religionsp. P. 227. N32.
۶. ن.ک. به: Cambridge history of Iran Ch, 28 p. 1028
۷. همانجا.
۸. ن.ک.به: R.Ghirsman, Iran parthians and sassanians. London 1962, p 29
۹. ن.ک.به:
- Cambridge history of Iran, pp. 1037ff, and Herzfeld Iran in the ancient East , pp. 275ff
۱۰. ن.ک.به: Cambridge history of Iran p, 825
۱۱. ن.ک.به: Cambridge history of Iran pp, 1194 f
۱۲. ن.ک.به: Burstein op, Ch p.4
۱۳. برای آگاهی‌های بیشتر در این باره ن.ک.به: Cambridge history of Iran Chs, 31 and 36
۱۴. ن.ک.به: Cambridge history of Iran p.18
۱۵. برای هویت گودرز ن.ک.به: Cambridge history of Iran,p.78 برای بحثی درباره تبار وی ن.ک.به:
- V. Minorsky, "vis u ramin: a Parthian Romance" revision in Iranica Twenty Arick s Tehran (universirry of Tehran publications 775), 1964 pp. 180ff
۱۶. ن.ک.به: Rumi, The Mathnavi,ed.r.nicholson, .p19.l.288 علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، ج ۲، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۸، ص ۸۵۷ و نیز به: Minorsky op.cit- pp-186ff
۱۷. برای آگاهی‌های بیشتر در این باره ن.ک.به: Cambridge History of Iran Ch 10 (b)
۱۸. ن.ک.به: E.J.Bickerman.chronology of the ANcient world London, 1968p.7
۱۹. ن.ک.به:
- Arrian, parthica frag quoted photius 58.apud debevoise history of parrthia,p, 1291
۲۰. درباره خدا انگاشتن شاهنشاسان ساسانی ن.ک.به: Cambridge history of Iran pp,1080ff
۲۱. درباره قوانین خانواده در دین زردشتی ن.ک.به: Cambridge history of Iran p,64ff و درباره ماهیت اقتدار پادشاه ن.ک.به: Cambridge history of Iran pp, 683ff
۲۲. ن.ک.به: Minuvi, is ted (p.1387)
۲۳. ن.ک.به: کتاب التاج، ص ۲۸ (Cambridge history of Iran p. 1304)
۲۴. ن.ک.به: Khawrazmi Mafatih al- Unlum ed, van Vloten ledien 1895p,116
۲۵. در این باره ن.ک.به: Cambridge history of Iran pp. 701ff
۲۶. ن.ک.به: ka ba- ye zardusht Inscription mid- pers.i.8

۲۷. ن.ک.به:
- A. Christensen I Iran sous les sassanidess, 2nd ed Copenhagen-paris, (Annals du musse Guimet) bibliothcque d Etudedes 48), 1944,p.107
۲۸. ن.ک.به: p.704 Cambridge history of Iran
۲۹. ن.ک.به: p.20.u.p44 Letter of Tansar Minuvi ed,
۳۰. ن.ک.به:
- M.I. Rostovtzeff social and Economic history of the Hellenistic world oxford, 1941,p, 163
۳۱. ن.ک.به: P.1308 Ehsn Yarshater, Were the Sasanians Heirs to the Achaemenids?
۳۲. ن.ک.به: p. 1083 Cambridge history of Iran
۳۳. ن.ک.به: p. 82 Cambridge history of Iran
۳۴. ن.ک.به: p. 136 Cumont Oriental Religios
۳۵. برای نمونه ن.ک.به:
- A.V.W. Jackson Zoroastrian STudies new York 1928 reper 12965 ch 13 pp. 203f and J Duchesne, Guliimin, the Western Response to Zoroaster oxford 1958, pp, 70ff
۳۶. ن.ک.به: p. 140 Cumont Oriental Religions
۳۷. ن.ک.به: p. 433ff Gco, widengren the mithraic mysteries pp,
۳۸. ن.ک.به: p. 159 cumont oriental religions
۳۹. برای بحثی فشرده و آگاهی از مأخذ
در این باره ن.ک.به:
- Duchesne- Guillemin, westem Response, pp, 86ff
۴۰. برای تفصیل این نظریه ن.ک.به:
- James Russell zoroastrianism in Armenia, university of London 1981.
۴۱. ن.ک.به: p. 600 Cambridge history of Iran
۴۲. ن.ک.به: p. 619 Cambridge history of Iran
۴۳. ن.ک.به: p. 953 Cambridge history of Iran
۴۴. ن.ک.به: p. 556 w.watson,
۴۵. ن.ک.به:
- Ryoichi hayashi, The Iranian Animal on the treasures of the shosoin repository SP.PP. 3275ff
۴۶. ن.ک.به: p. 462f Cambridge History of Iran
۴۷. برای آگاهی از آن چه رومیان ممکن است از ایرانیان اقتباس کرده باشند ن.ک.به:

Cambridge History of Iran pp. 5624

۴۸. ن.ک.به: Cambridge History of Iran pp. 547f

۴۹. ن.ک.به: Cambridge History of Iran pp. 23f

۵۰. ن.ک.به: Cambridge History of Iran pp. 25f

۵۱. برای آگاهی از دیگر زمینه‌های اقتباس اعراب از ایرانیان ن.ک.به:

Widengren, Iranisch-sermitische Kuthibegegnu, pp. 25f.

۵۲. ن.ک.به: Cambridge History of Iran pp. 62f